

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از نشریه پیشرو شماره ۳۴

۱۰/۱۲/۲۷

ملت و مردم کیانند و چرا همیشه ملامت اند؟

برتولت برشت زمانی در طنزی از قول لویی شانزده آورده بود که «چون دولت قدرت است، نیرو دارد، بدون دولت کشور بریاد می شود، لذا دولت را نمی توان نفی کرد، پس باید ملت را منتفی کنید». این طنز برشت، شرح حال واقعی تمامی زورمداران بر قدرت است. در فرانسه آن زمان حداقل به بودن ملتی برای منتفی شدن اذعان می شد، اما در وطن ما از زمان ایجادش تا حال با اینکه کسی حکم الغای ملت را نداده، اما در عمل ملغاء قرار داشته و حاکمان بر قدرت به نام و آدرس آن هرچه توانسته ستم، وطنفروشی و بیدادگری بر آن روا داشته اند.

در هرجائی وقتی مردمی و ملتی هست، پس ضد مردم و ملتی نیز وجود دارد. این مرزیست که در جوامع طبقاتی همیشه خط کشی شده و پایدار است. اما ستمگران ضد مردم، تلاش می کنند که با اصطلاحات و مقولات خاصی این مرز را مغشوش کنند، پنهان سازند و خاک به چشم همه بزنند که گویا اینجا دیگر بالا و پائینی وجود ندارد، ستمکش و ستمگری در میان نیست، همه با هم برادر و برابر اند، همه حق شرکت در رأی و انتخابات را دارند، حق ازدواج و تحصیل را دارند، همه می توانند از وسایل ارتباط جمعی استفاده کنند، موتر سوار شوند، موبایل بخرند، زمین بخرند، خانه بسازند و مکتب بروند و شامل پوهنتون گردند؛ فقط انسانها به دو «طبقه ذکور» و «طبقه اناث» تقسیم می شوند!!! اما در عمل مهر چنین خوشبختی هائی بر پیشانی چند هزار نفر خورده و آنان نسل اندر نسل دست بر نعمت و پا بر سعادت اند.

در افغانستان و در تمام کشورهائی که چپاولگران بر قدرت اند، همیشه اصطلاح ملت و مردم را برای پنهان نمودن چهره ضد مردمی شان به کار می گیرند و وسیله می سازند اما این که این ملت و مردم کیانند، مجهول می باشد. کسی آنان را نمی شناسد، نماینده ندارند، ساکت و خاموش اند، فقط زمانی سرحد میان آنان و ضد آنان مشخص می گردد که عده ای شکایت می کنند «این مردم فرهنگ شهری را نمی دانند، در هرجائی قضای حاجت می کنند، در حشر و بیگار شرکت نمی کنند، از اندازه بیشتر می خواهند، در زباله ها می لولند، گشت و گذار داخل سرکها و پیاده روها را رعایت نمی کنند، حق خود را نمی دانند و در انتخابات شرکت نمی کنند، با مخالفان همدلی دارند و با نیروهای امنیتی همکاری نمی کنند، صبور و شکیب نیستند، سالانه هر کدام شان ۱۶۰ دالر رشوه می پردازند، عقب مانده و سنت گرا یند، فرزندان شان دزدی می کنند و زنان شان روسپی می شوند و بالاخره ناشکر اند و قدر روز و روزگار را نمی دانند!!!». پس بزرگترین ملامت ها و عامل تمام نارسائی ها همین مردم و ملت قرار داده می شوند.

زورمداران بر قدرت در این مورد برخورد ذوجوانب داشته، از یک طرف نام آنان باید در هر جایی گرفته شود، اصطلاحات توده، خلق، مردم و ملت با پسوندهای قهرمان، سرافراز، مسلمان، دیندار، وطنپرست و غیره با لذت خاصی ادا گردد، اما در عمل ملت و کوب شوند، به ناموس آنان تجاوز صورت گیرد، شیرۀ جان شان مکیده شود، ملک و زمین و جایداد شان یلغار گردد، از استخوان های شان قصر برپا شود، از خون شان ماتیک بسازند، بدون اخذ پول هیچ کار شان به سر نرسد، چون برده و مزدور با آنان برخورد شود، رگبار و بمباران شوند، حق هیچ اعتراضی را نداشته باشند، ساکت و رعیت، گدا و فقیر باشند؛ پولیس این «چراغ» های خانه باید در پیاده روها، کنار دریا و پل خشتی شلاق به دست، آنان را بدواند و هر که حق این «چراغ» را داد، به کسب و کار پردازد، در غیر آن شلاق را برشانه های شان احساس کنند؛ مالیه پردازند، تکس و محصول بدهند، جواز سیر بخرند، اما حق این اعتراض را که چرا با این پول ها تشناب نمی سازید، پارکینگ ندارید، پیاده روها را بند انداخته اید، چهارراهی ها را برای عبور اربابان تان می بندید، نداشته باشند.

مردم، ملت، خلق و توده ها آنانی اند که شب تا صبح برای تولید رزق همه دانه می کارند، باغ سبز می نمایند و بز و گوسفند می چرانند؛ آنانی اند که در کنار کوره داغ نشسته، آهن می خامند، اره می کشانند، در میان گرد و دود کراچی می رانند، در زیر گرما و سرما چیزی می فروشند و هر لحظه شلاق پولیسی بر فرق شان اصابت می کند، درفش و تار می گردانند و با دستان خون آلود برای همه گوشت توزیع می کنند و بالاخره آنانی که در پشت ماشین های غول پیکر ایستاده اند و تا شام عرق می ریزند و شیرۀ جان شان را فدا می کنند تا بازار از چرخ و حرکت نیفتد و قوت لایموت همه را تولید نمایند. اینان ملت و مردم اند.

این ملت و مردم که در هر سالون و هر کاخی از آنان با شور و هلهله نام گرفته می شود و همه خود را کاذبانه عاشق سینه چاک شان وانمود می سازند، خود در هیچ کاخ و سالونی راه ندارند؛ کثیف اند، رهروها را ناپاک می سازند، زنان مینی ژوب پوش ندارند، اصطلاحات پروپوزل و کیستی بلدینگ را بلد نیستند، هیچوقت صبحانه و عصرانه نخورده اند، در هیچ قراردادی شریک نیستند، رعیت اند و نمی دانند که به نام آنان چه پولهایی باد می شود، قصر برپا می گردد، بانکها را می ترکانند و در بهترین و مجلل ترین هتل ها شامیانه صرف می کنند، اما این مردم با شکم گرسنه و نان خشک در کنج خانۀ سردی می خوابند، از هیچکسی انتظار بهروزی ندارند، فقط انتظار آخرت را دارند چون گفته اند که انسانهای شکیبیا و صبور به جنت می روند.

راستی اگر این مردم بدانند که مردم اند، بدانند که ملت اند، بیش از ۹۰ درصد جامعه را می سازند، چرخ زندگی را به دوران می اندازند، نعمت های مادی را می آفرینند، زور دارند و بسیار توانا می باشند، همه با هم برادرند، دشمن مشترک دارند، بین آنان هیچ مرزی وجود ندارد و بالاخره مقولۀ واقعی اند، آیا دیگر یک مشت ستمگر و غارتگر خواهد توانست، هم به نام آنان قدرت برانند و هم تمام ملامتی ها و بی فرهنگی ها را به گردن آنان بار کنند؟ این کاملاً ناممکن خواهد بود. آن وقت است که این مردم نام مستعار نه بلکه نام واقعی خواهند بود، همه نعمت ها را از چند نفر معدود خواهند گرفت و میان خود تقسیم خواهند کرد. شهرک ها، شیرچورها، دشت ها، کوه ها و جنگل ها را میان خود قسمت خواهند کرد، خانه های بی نقشه از میان خواهند رفت و بالاخره زمین ارگ را هم میان خود تقسیم خواهند کرد، چون اگر مردم خود را شناختند، دیگر ضرورت به ارگی هم نخواهد بود و با تمام مردم دنیا که چون آنان زندگی دارند، همدل و همگام خواهند گشت؛ بغض، عداوت، تضاد و حاکمیت را از بین خواهند برد، خود نماینده خود خواهند شد و هر کسی که از نام شان سوء استفاده کند، آن را به خاک سیاه خواهند نشاند.